

تحقیق درباره نی سحر آمیز

از دکتر خسرو ملاح



اگر فرهنگی را باز کنیم ایزیس را چنین تعریف کرده میابیم. ایزیس خدای آسمانی مصریان، زن برادرش اوزیریس شد و در هنرهای زیبا این دو اغلب بشکل شاخ گاو و قرص خورشید ترسیم میشوند. اگر در متون مذهبی مصر بیشتر تحقیق کنیم، باتوجه باینکه مقالات فن برن و منبع اطلاعات شیکاندر و مصرشناسان آنوقت از این متون سرچشمه گرفته اند، مطلب عمیقتر و پرمعنا تر میشود. در مذهب مصر قدیم اوزیریس خدائست که میبرد و دوباره زنده میشود و سرمشق زاهدان است. در آن دنیا دارگاه عدالت را اوزیریس برپا میکند و ی را پادشاه دنیای مردگان میخوانند. در موقع بوجود آمدن نی سحر آمیز نشان اوزیریس را خورشید میدانستند و از طرفی گمان میکردند آفتاب پرستی از مصر با ایران رفته است و مذهب زردشت همان دین آفتاب پرستان است. باین ترتیب کم کم دکوراسیون اصلی ابرا از ایران و مشرق زمین متوجه مصر شد. و اما دلائل دیگر که مصر را از نظر محل نیایش رد میکنند بقرار زیر اند:

نخست - چه در مقدمه و چه در متن صحبت از کشور کوهستانی و ارتفاعات و کوههای آتشین است. کسانی که بدره نیل آشنائی دارند میدانند که در هیچ يك از نقاطی که نزدیک مرکز تمدن دلتای نیل و خود نیل باشد کوهی وجود ندارد.

دوم - نی سحرآمیز از درخت بلوط هزار ساله‌ای درست شده است؛ شاید در سرتاسر مصر یک درخت بلوط وجود نداشته باشد. تنها در ایران است که ده میلیون هکتار درخت بلوط بشکل جنگل در نقاط کوهستانی غرب پیدا میشود.

سوم - قصر ملکه شب در میان درختها پنهان است.

چهارم - معبد زراسترو در منطقه کوهستانی صعب‌العبور است و در کنار آن جنگلی واقع است.

پنجم - ملکه شب به تامینو میگوید که زراسترو پامینارا در جنگل سروی که او هر روز در آن بگردش میبرد ااخت ر بوده است و ما میدانیم که جنگل سرو مختص ناحیه شمال ایران میباشد.

ششم - عده‌ای ممکن است گمان کنند ارتفاعات سودان و دریاچه ویکتوریا و جنگلهای اطراف آن از نظر جغرافیائی محل نمایش ممکن است باشد. این عقیده کاملاً غلط است برای اینکه اولاً صحبت از مشرق زمین است و برای اروپائی آفتاب از جنوب درنیاید بخصوص که محل تکوین نی سحرآمیز وین است. بعد هم بلوط در نواحی استوائی بشکل جنگل سبز نمیشود و ضمناً چون مسئله نژاد و رنگ پوست در این ابراهیم دقیق آمده است و چون مردم مصر و بخصوص نواحی سودان و دریاچه ویکتوریا غالباً سیاه‌رنگند بنابراین مونساتوس و سیاهی رنگ پوست او زیاد جلوه نمیکند و اگر بخواهیم معبد را در نواحی اوکائندای کنونی بدانیم آنوقت باید خود زراسترو، پامینا و دیگران هم کاکاسیاء باشند.

بنابراین شکی نیست که اسامی خدایان ایزیس و اوزیریس اشتباه انتخاب شده و بهیچوجه با مقصود و معنای واقعی ابراهیم تطبیق نمیکند. چون استیل‌لیبرتوی شیکاندر بسبب منظوم و منشور است و در آن وقت بملت اینکه قدرت هنریشکان در نشان دادن احساسات بعد کمال نرسیده بود از طرز صحبت تأثرال زیاد استفاده میشد و شیکاندر نیز از این سبک بملت تمایل شخصی او بسبب هانس وورست و تأثرهای محلی وین در لیبرتوی نی سحرآمیز زیاد استفاده کرده است و بخصوص چون جملات زراسترو و نمایندگان شورا باموزیک توام نیست بلکه بشکل نطق تأثرال است رژیسورها میتوانند بدون ایجاد اشکالی اسامی بی معنی خدایانی را که فعلاً در هیچ یک از مذاهب روی زمین نقشی ندارند و هیچگاه نیز در مشرق زمین و ایران نداشته‌اند و از طرف دیگر برای اینکه این ابراهیم جهانی بکنند کنار بگذارند. در این صورت سه جمله نامبرده بشکل زیر درمیآیند: جمله اول - «ای کسانی که در مکتب دانش خدایان پرورش یافته و خدمت گذارید. » جمله دوم - چنین میگردد: «... در اینصورت در دست خدایان است و شربت وصل ایشانرا زودتر از ما خواهد چشید».

و اما جمله سوم چون در کور و باموزیک است بزبان آلمانی پیشنهادی کرده ام که بجای « ای ایزیس و اوژیریس »: « ای خدایان و ای خرد » گذاشته شود. درملودی تغییر حاصل نمیشود فقط خط اتحاد کوچکی که در این کور است بجای اینکه ازلا شروع بشود یک نت بعد از سی شروع میشود. ولی اگر هم رژیسور جرات و شہامت تغییر مختصر لیبرتورا نداشته باشد مسئله از نظر دکوراسیون کاملاً حل است؛ ولو اسامی خدایان ایزیس و اوژیریس را نیز سرچایشان بگذارد محل واقعه و نمایش مشرق زمین و ناحیه ایرانست. و اما چرا هندو ترکیه نباشد؟ گذشته از مسائل جغرافیائی و اجتماعی که گفته آمده اند نکات زیر در جواب این سؤال گویا بنظر میرسد: موزار برای نشان دادن رفتار ترکهای عثمانی و رژیم استبداد و ظلم و نیز عطا و بخشش سلطان در « ابرای بودن از سرای سلطان » محل واقعه را ترکیه آنوقت انتخاب کرده است. با توجه باینکه سلطان عثمانی و مذهب و رفتار او مورد کمال نفرت موزار و آزاد بخوانان وین بوده است بهیچوجه آسیای صغیر را محل واقعه نمیتوان دانست. و اما در مورد هند باید گفت که اگر منظور تصوف برهمنان هندی و مذهب بودائی را مبنای کار بگیریم لاقلاً دو موضوع لاینحل است (۱) - جهاننداری و سیاست اجتماعی مدنظر این مذاهب بهیچوجه نیست (۲) دو آلیسم و تضاد یادروشنائی و تاریکی، دانش و نادانی، خوبی و بدی، عشق بانسانیت و نفرت که لایت موتیو این ابراست بی معنای میشود. و غیر از اینها مسئله شکار لاینحل میماند چون هم تامینو در شکار کم شده وهم زراسترو از شکار برمیگردد.

ما لغت تضاد و دو آلیسم را باهم آورده ایم. در این ابرا از صحنه اول تا آخر هم همزیستی دوروش مختلف وهم مبارزه دوسیستم دیده میشود. چه در نقش مزورانه ملکه شب و ساره کی عشق تامینو و چه در مبارزه ملکه شب و زراسترو. در مذهب زرتشت تضاد خوبی و بدی و جنگ اهورامزدا و اهریمن و تاریکی و روشنائی واقعیتی است. زرتشت برای اینکه نظم اجتماعی را بنا کند مردم را دعوت بخوبی میکند تا باین وسیله جزو لشکر اهریمن در نیابند بنا بر این از همزیستی و دو آلیسم خارج شوند و بتضاد و جنگ بر علیه اهریمن برخیزند وی برای اولین بار در تاریخ مذاهب بتجربید (Abstraction) خداوند و یا اهورامزدا پرداخت. هسته و مرکز بحث اوراتصمیم درباره خوبی و بدی از نظر یک عامل اخلاقی تشکیل میدهد. چون او برگزیده اهورا مزداست از روز قیامت سخن میگوید و بدینوسیله باز برای اولین بار از فکر خلاق دادگاه آینده نوید میدهد. مذهب زرتشت از همان اوان پیدایش دوراه پیدا کرد. اتفاقاً برای موزار و شکاندر نیز برای اطلاع از وضع مذهب زرتشت دوراه موجود بود؛ یکی اوستای جدید که ترجمه شده بود و مطالب مربوط بادبیات و تاریخ ادبیات ایران که بیشتر فلاسفه و ادبای آلمان را مشغول خود میداشت، و دیگری تاریخ

زمان اسکندر و علت جنگهای بین ایران و یونان و مقدونیه و نقش فلاسفه ای مانند افلاطون و ارسطو که بعد از رسائس آثارشان در دسترس خاص و عام قرار گرفته و افکار ایشان مؤثر در این جنگها و نظم جهانی اسکندر بوده است. و بالطبع کسیکه در باره نظم جهانی و حکومت جهانی میاندیشد در درجه اول پادشاهان قدیم ایران و اسکندر را در نظر دارد، چون در این تاریخ هنوز افکار ناپلئونی بوجود نیامده بودند. بنا بر این اوستا و منابع یونانی را که در دسترس موزار و شیکاندر میتواند استند باشند، در باره علل جنگ ایران و یونان و فکر حکومت جهانی ورق میزنیم.

مدارکی که در دست اند تولد زردشت را در سال ۵۹۹ قبل از میلاد و بعثت را ۵۶۹ میدانند. بعد از دوازده سال در ۵۵۷ توفیق یافت مومنانش استان باکتریا که پایتختش باکترا یا بلخ بود باین آیین در آورد و ویشناسب را حامی خود کند. زردشت همزمان سیروس بوده است. تولد سیروس نامعلوم ولی پیداست که در سال ۵۵۰ مادها را شکست داده و تمام قبائل غرب ایران را تحت سلطنت خود که شاه قبیله پارسها در بازارگاد بود در آورده است. در ۵۴۶ دولت لیدی را در آسیای صغیر ضمیمه کرد و در ۵۳۹ بابل یا بابلین را بدون جنگ تصرف در آورد. آنچه مسلم است هدف زردشت تعمیم و جهانی کردن مذهبش است و هدف سیروس جهانی کردن دولت ایران بنا بر این برای اولین بار در تاریخ، بشر صاحب افکار جهانی میشود. ولی شرق و غرب ایران بوسیله صحرای لوت و نمکزارها از یکدیگر جدا هستند؛ در راه یکی از کنار کوههای البرز و یکی از جنوب به طرف شرق وجود داشت. پیروزی سیروس بر شرق گویا با جنگ نبوده است بلکه با اتحاد و توافق این امر انجام یافته، برعکس در سرحدات شمالی ایران در مرزهای توران که قبائل متحرک و چادر نشین و غارت گر با اصطلاح ساکن بودند جنگهای شدیدی بین نیروی ایران و این قبایل روی داد و در جنگ با قبیله ای از ایل ساکها در سال ۵۲۹ سیروس هلاک شد. یادگار او سیروس شاتا با سیروس شهر در کنار رود سیردریا برای جلوگیری از حملات قبائل شمالی باقی ماند. حمله نظامی سیروس به شرق ایران باعث حمله مذهبی شرق ایران بغرب بوده است. دین زردشت ماد و پارس را سیل آسا گرفت. پیروان زردشت در ماد و بخصوص در آذربایجان تاجائی رفتند که حتی موطن زردشت را آذربایجان خواندند. پیداست که چون راه کنار البرز سهل تر و زودتر بغرب میرسیده دین زردشت ابتدا در ماد و آذربایجان پیارس رسیده و ریشه دوانده است. از این تاریخ در غرب ایران موبدان و پیروان مذهب زردشت را مغان مینامند که در اروپا از زمان افلاطون و حتی قبل از او بلفظ بنام ماگیر که بمعنای جادو و جادوگر است خوانده میشدند.

آنچه مسلم است در ایران تحت این نام در آن زمان جادوگر تشخیص نمیشد

است و نفرت پادشاهان هخامنشی باعث دادن این معنی بآن اسم بوده است در کاتای
 زردشت هیچ جا اسم مغان نیامده است و در اوستا نیز که بعداً در شرق ایران تدوین
 شده است تنها در یکجا این نام برده میشود؛ برعکس در نوشته‌های قدیم پارسی و
 یونانی فراوان از مغان صحبت است، کما اینکه هرودوت اصل مغان را از قبیله ماد میداند.
 در پارسی قدیم نیز لغاتی که برای اجرای مذهب زردشت بکار میرفته‌اند ریشه مادی
 داشته‌اند. بعد از مرگ سیروس فرزندش کامبیز بشاهی رسید و کشور گشایبهای پدر
 را در غرب دنبال کرد و در سال ۵۲۵ مصر را ضمیمه ایران نمود. در این هنگام برهبری
 یکی از موبدان زردشتی از اهالی ماد که با او مغ می‌گفتند و نام او گامات بود در ایران
 انقلابی رخ داد. چون برادر کامبیز بر دبه بقتل رسیده بود گامات خود را بنام او
 نامید. کامبیز در مراجعت از مصر در سوریه هلاک شد و انقلاب برهبری گامات در سرتاسر
 ایران ریشه دواند و بسال ۵۲۲ بالاخره گامات بتخت نشست. این انقلاب را باید
 انقلاب زردشتی نامید، حال تا چه حد خود زردشت در این کار شرکت داشته است معلوم
 نیست، ولی دین او بوسیله مغان دین رسمی ایران شد و ضمناً برنامه اجتماعی و اقتصادی
 ریخته شد که از لابلای مدارک تاریخی بچشم می‌خورد. داریوش اول در سنگ نبشته‌های
 بیستون گزارش جامعی در این باره داده است. از این سنگ نبشته‌ها چنین برمی‌آید
 که «مغان معابد مقدس را از بین برده» (منظور معابد مقدس آریاییهای قبل از
 زردشت است) «مراعات و کله‌ها و بردگان و خانه‌ها را از دست صاحبان اصلیشان
 درآوردند». داریوش اقتضار میکند که چنین «بیدادگری را» از بین برده است.
 معلوم میشود گامات مغ مطابق دین زردشت رفتار کرده و بالطبع «معابد دیوان»
 را نابود کرده است و چون در پارس و ایالات غربی آذربایجان از کله‌های گاو استفاده
 کشتار میکردند و برای خدایان قربانی مینمودند کله‌های گاو را بر طبق قانون زردشت
 از دست کسانی که گاو را برای «وحشت مرگ» قربانی میکردند درآوردند و بالطبع
 مراعات را نیز ضبط مینموده است.

اما غیر از این کار معلوم میشود گامات اصلاحات اجتماعی در سر داشته که
 بردگان را نیز آزاد می‌کرده و خانه‌ها را از دست مالکان بزرگ درمی‌آورده است.
 داریوش در این سنگ نبشته‌ها مالکان اصلی را ارتشیان میخواند و بیداد است که منظور
 نجبا و قشودالها هستند که در آن زمان دارای ارتش، زمین، خانه، مرتع، کله و برده
 بوده‌اند و گامات سلب مالکیت از این طبقه مردم کرده است. از گزارش یونانیان
 معلوم میشود که گامات از کشورهای دست نشانده خراج می‌گرفته و مینویسند در نظر
 داشته است سلطنت را ببارها منتقل کند. بنا بر این در انقلاب گامات مغ نهضت مذهبی
 و اقتصادی و سیاسی دست در دست میرفته‌اند. حکومت گامات ورژیم او بیشتر از یکسال
 طول نکشید، چون با تقسیم منابع تولید قدرت دولت مرکزی تحلیل یافت و هزینه

ارتش‌داری را دیگر کفاف نمی‌نمود، داریوش باشش فتودال دیگر قیام کردند و در سال ۵۲۱ سلطنت را بدست آوردند و هر چه مغ یافتند کشتند ولی در پارس و ماد شورش ادامه داشت و حتی مغ دیگری باز خود را بر دبه نامید و انقلابی کرد که توفیقی نیافت.

مورخ ییدی گزانتوس (Xantos)، که در طی این وقایع میزیسته است، گاماترا اولین موبد بزرگ زردشتی و برگزیده آهورامزدا میدانند. داریوش اول نیز خود را آهورامزدائی میخواند و پیداست که لفظ «چنگ راستی بادروغ» را از زردشت گرفته است. درست است که در سنگ نبشته‌های بیستون يك جا لفظ «جایگاه خدایان» آمده و پیداست که داریوش بخدایان آریائی نیز معتقد بوده است، ولی بر سر مزارداریوش الفاظ و جملات بحدی زردشتی هستند که برخی آنرا گاتای داریوش میخوانند. پس معلوم میشود که دین زردشت ابرانگیر شده بوده است و شاهنشاه نیز اجباراً زردشتی است، ولی در هیچ يك از آثار نوشته هخامنشی نامی از زردشت برده نشده است. کم کم با کسب قدرت نظامی و اقتصادی خود شاهنشاه در روی زمین بشکل آهورامزدا درمیآید هر کس مخالف اوست جزو لشکر دیو است، هر کس بر علیه او سخنی بگوید دروغ گو است. این طرز تفکر بحدی قوت میگیرد که حتی قرن‌ها بعد وقتی اردشیر ساسانی اردوان اشکانی را شکست میدهد در نقش برجسته‌های «نقش رستم» اردوان بشکل اهریمنی که از میان زلف‌هایش سرما پیداست زیر اسب اردشیر نمایان است، و هیچ تفاوتی بین آهورامزدا که حلقه شاهی را بطرف اردشیر دراز کرده است با شاه جدید دیده نمیشود. داریوش اول و خشایار شاه و اردشیر اول شاید بتوان گفت که زردشتی بوده‌اند و نام خدایان آریائی بکلی در سلطنت ایشان از بین می‌رود ولی از اردشیر دوم بعد مجدداً نام خدایان آریائی چه در سنگ نبشته‌ها و چه در فرمانها دیده میشود مجسه‌هایی از آنها بنا و معابدی برای خدایان آریائی در شهرهای بزرگ می‌سازند. در زمان داریوش و بعد از او در روز معینی در سال جشن مغ کشی می‌گرفتند ولی غیر از کشتن مغان و خراب کردن معابد بابل، که پیداست تنها رقیبای بلاواسطه سلطنت هخامنشی بوده‌اند، رژیم هخامنشی بر مبنای احترام بقایید و مذاهب دیگران بنا یافته بوده است. این امر ثابت میکند که پادشاهان هخامنشی چون خواستار حکومت جهانی بوده‌اند نمیتوانستند زردشتی خالص باشند و گرنه میبایستی کافران را بدین يك آهورامزدا درمیآوردند منظور ایشان ایجاد حکومت جهانی از نظر سیاسی بوده است نه مذهبی و اجتماعی. حقوق مدنی و جزا و قوانین مذهبی هر ملتی مستقلاً بوسیله نویسندگان مصری در بار هخامنشی نوشته میشدند و زبانها و نویسندگی مصری و آرامی و آسوری و غیره بقوت خود باقی بودند: مثلاً در سال ۴۴۴ کتاب

« قانون موسی » برای جامعه یهودیان بخط آرامی نوشته شد و این خط بالاخره بخط عبری درآمد.

هرودت کتاب تاریخش را با این سؤال شروع میکند، که : گناه دشمنی جنگ بین آسیا و اروپا را بگردن کدام طرف باید گذاشت؛ وی برای بی طرفی حتی ادعا میکند که اغلب از زبان ایرانیان سخن خوانده باشیده است. هرودت مقصداً اصلی را فنیقیان و یونانیان میداند. فنیقیان شروع بدزدیدن زنان کردند و یونانیان انتقام جوئی نمودند و اما ایرانیان در این باره از زبان هرودت چنین فکر میکردند : « این که زنان را بدزدند ناحق است، اگر قصاص را در انتقام بدانند کار بی خردان است، آنگاه که آرامش نشان میدهند خردمندند؛ چون اگر زنان خود نپسندند کسی نمیتواند ایشانرا بدزدد. » در اینجا « صدای خرد ایرانیان » علیه اروپاییان برنخواست است بلکه علیه هر دو هم فنیقیها و هم یونانیها. عدم درک « این واقعیت » باعث شد که یونانیان بر علیه آسیائیها بجنگ برخاستند و دولت پریاموس را نابود کردند. از این تاریخ جنگ بین آسیا و اروپا شروع شد، و چون ایرانیان تمام آسیارا در دست گرفته هدف تیر بلا یونان و ایران شده. هرودت با ذوق بجانب ایرانیان می- دهد و میگوید : « اروپا و مدیا و هلنا هر سه بپیل خود روده شده اند » همچنین « ابو بطوریکه فنیقیها اغراق کرده اند » با میل خود روده شده است. این افکار هرودت رنگ یونانی دارند. حماسه ها و معتقدات مذهبی یونان قدیم همه بگزبانند که پرومئوس « Prometheus » پسر ژئوس « Zeus » خدای آسمان و زمین عاشق بشر و بشریت شد و برخلاف میل پدر آتش را برای بشر هدیه آورد. ژئوس برای انتقام از سرپیچی فرزند پاندورای « Pandora » زیبارا با « صندوقچه بلا » بزمن فرستاد و او زن پرومئوس شد. شبی در صندوقچه را باز کرد و بلا روی زمین را فرا گرفت. پرومئوس را بکوههای قفقاز بردند و هر روز عقابها تن او را پاره میکردند و شب زخمها آرام مییافتند، ولی ناله ای از زبان او در نیامد، و بالاخره بعنوان سبیل و نشانه مقاومت در مقابل خودسری و زورگویی و نمونه عشق بشریت گشت. می بینیم در این حماسه نیز منشا بلا برای یونانیان زن است. حمله خشایارشا به اروپا پاسخ حمله یونانیان بترویا بنا بر این آسیا بود. هرودت خود ناظر این جنگ بوده است ولی با وجود عینیت وقایع دنبال زنی میگردد که منشا گناه را در او بیابد.

گزانتوس مورخ نامبرده لیدی نیز بزبان هرودت (ایونی) مینوشته است. او در واقع بین دو تمدن شرق و غرب میزیسته و اما موطن او جزو استانهای ایران بشمار میآید. وی اولین کسی است که بزبان یونانی نام زردشت را برده است و نوشته که زردشت در قرن ششم با اصطلاح قبل از میلاد میزیسته است. ولی خود این نویسنده

بعد از حمله خشایار بیونان مینویسد که زردشت شش هزار سال قبل از خشایار شاه میزیسته. او در اینجا از طرفی از متن فروردین یشت اوستا الهام گرفته است که در آنجا ظهور زردشت را « در سال جهانی » میدانند که در آن « خورشید و ماه و ستارگان برای اولین بار در آسمان را خوبیش در پیش گرفته اند » و از طرفی از افکار یونانی که زمان گذرا Chronos را از زمان جاودان Aion جدا میکند. گزانتوس در ظهور زردشت ظهور حیات جاودان ملت ایران و در حمله خشایار شاه انتهای این زمان را میبیند و چون هر زمان جاودان شش هزار سال است بنابراین بین زردشت و خشایار شاه نیز چنین فاصله زمانی موجود است. در نوشته های امیدوکلس (Empedokles) نیز بین زردشت و خشایار شاه فاصله زمانی شش هزار ساله موجود است و او خود را پیغمبر زمان جاودان آینده میدانند. در « ملل و نحل » شهرستانی جزو « هفت ستون خرد » بعد از فیثاغورث و قبل از سقراط و افلاطون نام امیدوکلس آمده است.

در مکتب افلاطون از سال ۳۶۸ دستهای بودند که عقاید افلاطون را دنباله و عین عقاید زردشت و پاچنانکه آنوقت گفته میشد « مکتب مغان » میدانستند. اودکس (Eudoxos) از شهر کنیدوس که عضو دانشکده پزشکی آنجا بود در رساله اش عقاید زردشت را بعنوان « برجسته ترین و مفیدترین عقاید » میدانند و « تضاد بین اهورامزدا و اهریمن را با تضاد بین زئوس و هادس (Hades) » برابر میکنند. بنابراین بعقیده طرفداران مکتب افلاطون چون زردشت شش هزار سال پیش از افلاطون میزیسته مغان نیز خیلی پیش از مصریان بوده اند. در کتاب قوانین افلاطون دو آلبیس زردشتی عیناً نقل شده است و جمله افلاطون درباره « ارواحی که چون همزاد در رو یا ظاهر میشوند » میتوان گفت از کاتای سوم زردشت گرفته شده است. شاکرد افلاطون فیلیپ ابوسی (Philipos von Opus) مینویسد در آثار الکیبیاد (Alkibiades) بزرگ چهار صفت عالی افلاطونی را بمعلمان و مربیان کودکان ایرانی نسبت داده است. داناترین این مربیان درس « علم مغان یا جادوی زردشت پسر هرمز » و درس مذهب خدایان را میدهد. در آکادمی افلاطون خرج ساختن مجسمه افلاطون کار سیلانیون (Silanion) را يك ایرانی داده بوده است و يك خلدانی نیز عضو آکادمی بوده. در رساله ارسطو بنام مغان یا ماگیکس (Magikos) آمده است که « در زمان حیات سقراط منی بآتن آمد و پیشگویی مرگ سقراط را کرد ». در نوشته های اولیه ارسطو درباره فلسفه درج است که زردشت شش هزار سال قبل از مرگ افلاطون میزیسته است. در کتاب حرف نون از رسالات « ماورا الطبیعه » اش که ارسطو در شهر آسوس در ایالت تروا نوشته و درس داده است، دوباره مغان و زردشت را « پیشروان عقاید دوالیستی افلاطون » میخوانند و شش هزار سال را نام

میبرد ولی ظهورمغان را بین فرکیدس (Pherekydes) و امپدوکلس و آناکساگوراس (Anaxagoras) میدانند. بنابراین درست منظور شد قرن ششم است. پس وقتی صحبت از زمان گذرا میشود فلاسفه یونان و شاگردان افلاطون یقین دارند که زردشت در قرن ششم میزیسته و از تاریخ کاملاً مطلع بوده اند، ولی وقتی از زمان جاودان صحبت است شش هزار سال فاصله است. کما اینکه در اسلام شب قدر در قرآن تقریباً یک چنین فاصله زمانی را میسراند. در آکادمی روح فلسفه شرق و غرب در لباس افلاطون و زردشت بشکل معجونی درس داده میشد. اتفاقاً در شمال شرقی آسیای صغیر دولتی بر پایه رژیم افلاطونی تشکیل شده بود. افلاطون شاگردش ارستوس (Erastos) و کریکوس (Korykos) را بآنجا فرستاد که با هرمتیاس (Hermeias) رئیس شهر آتارنئوس (Atarneus) (که شاید همان شهر آدانا نزدیک اسکندرون باشد) تماس بگیرد. بطوریکه نامه ششم افلاطونی حاکی است رابطه بین ایشان دائماً برقرار بوده است. بعد از مرگ استاد، ارسطو خود بآسوس رفت، در آنجا پیروان جمع بودند و مکتبی باز کردند هرمتیاس ناراضگی خود را بارسطو داد. ارسطو تا سال ۳۴۵ آنجا بود و سال بعد بیلا پابنخت فیلیپ دوم پادشاه مقدونی رفت و بعنوان آموزگار اسکندر انتخاب شد. در اینجا بارسطو خبر رسید که منتور فرمانده سپاه ایران هرمتیاس دوست و پدر زانش را فریب داده و بشوش برده است و باشکنجه های فراوان از او علت رابطه پافیلیپ مقدونی را خواستار شده و بالاخره بدون اینکه اقراری بتوانند بگیرند او را هلاک ساخته اند. تحت تأثیر ناراحتی این خبر و اندوه فراوان ارسطو «قصیده وفا و صداقت» یا فضیلت (Arete) را بنظم در آورد و در آن هرمتیاس را با هرکول و دیوسکورها (Dioskur) و آخیل (Achil) و آتیس (Aias) مقایسه کرده و برابر دانسته است.

در قصیده هائی که افلاطون برای خدایان سروده بود قدرت یونانی جاوه گر است ولی درباره ایرانیان سخنی بزیان نیاید؛ و اما ارسطو از این تاریخ نه تنها با شاه ایران بلکه اصولاً با هر چه ایرانی و حتی مغ و زردشتی است طرح دشمنی ریخت. چون نه تنها هرمتیاس بقتل رسیده بود بلکه تمام فلاسفه آسوس در اثر قشار و ترور دولت مرکزی ایران مجبور شده بودند از عقاید خود بر گردند. وی در رباعی که برای تراش بر سنگ مجسمه هرمتیاس در دلفی ساخته است میگوید: «برخلاف حق آسمانی خدایان، پادشاه ایران دوست ما را، نه در جنگ، بلکه با نقص عهد گشته است» این دشمنی ارسطو با ایران و ایرانی چنان با اسکندر تزریق شد که از این تاریخ فکری دگر او نبود مگر اتحاد یونان و غلبه بر تمام ملل. این فکر تا آتش زدن تخت جمشید و حمله شرق ایران دگر او بود و بخصوص رفتار دربار ایران در این موقع بعدی

وحشیانه و شهوت باز بود که معتقدات اسکندر با دیدن و شنیدن احوال این مناظر قوت گرفت. ولی در شرق ایران هنگامی که با افکار زردشتیان و رشادت سربازان و سرداران این ناحیه روپرو شد و وقتیکه « عفت و فضیلت و رشادت و اقامی را دبد عقاید ارسطویی را بدور افکند و رفتار افلاطونی گرفت ». بخصوص از زمانی که ترجمه مطالبی که بر سر مزار سیروس و داریوش اول نوشته شده بود شنید حالت او تغییر کرد. نه تنها سردارانش را زنان ایرانی داد بلکه ده هزار نفر از سربازانش نیز برسم ایرانیان با دختران ایرانی ازدواج کردند. نجای ایرانی و سواران شرق ایران همطراز سواران و لشکریان او شدند. گارد شخصی سلطنتی او را سپاهیان ایرانی اداره می کردند. ایرانیان بنام « خویشان شاه » خوانده میشدند. اسکندر برای آشتی دولت جشی برپا کرد و کنار او بزرگان مقدونی و ایرانی قرار گرفتند. پیش گویان و موبدان یونانی و مغان ایرانی باهم مراسم مقدس را اجرا کردند و اسکندر شروع بدعائی کرد که در آن « یگانگی و شرکت در سلطنت و حکومت را برای مقدونیان و ایرانیان » آرزو میشود. در مراسم سوگواری آتشیهای مقدس ایرانیان خاموش میشدند و سترپ یا فرماندار پارس لباس مادها را برتن میکرد و زبان پارسی سخن میگفت. مدارکی که بدست آمده اند اتهامی را که ایرانیان و اعراب با اسکندر میدهند، در مورد از بین بردن آثار زردشتی، بکلی رد میکنند؛ بلکه بطوریکه در کتاب سی ام تاریخ طبیعی پلینیوس (Plinius) آمده ترجمه آثار زردشتی به یونانی بدو میلیون بیت تخمین زده شده است. آنچه مسلم است تا اسکندر زنده بود اتحاد و شرکت ایرانیان و یونانیان در حکومت و سلطنت قویاً وجود داشته است. در بستر مرگ نیز اسکندر لباس ایرانی برتن داشت و نشان مقدونی و ایرانی بر روپوشش دوخته شده بود.

پس میبینیم تاریخ زردشت و حکومت جهانی ایران و جهان گشائی اسکندر و تغییر روش او از ارسطویی با افلاطونی و بخصوص مبانی عقاید دو الیستی بالطبع شیکاندر و موزادرا نیز بسوی ایران گشائده اند. و اما این دو الیسم از طرف دیگر چنانکه گفتیم رنگ تصوف ایرانی گرفت و از طریق دیگری نیز جلوه گر شد؛ از این طریق که برای طبقات مختلفه مردم در زندگانی راههای مختلفی پیشنهاد شد. متابعی را که ممکن است از تاریخ و تاریخ ادبیات ایران در اختیار شیکاندر و موزاد بوده باشند مختصراً اشاره میکنیم، چنانکه مدارکی داریم که این منابع در اختیار گوته بوده اند:

- ۱ - ویلیام جونز: اشعار آسبائی با حواشی، لایپزیک، ۱۷۷۷
- ۲ - توماس هاید: تاریخ مذهبی ایران، آکسفورد، ۱۷۷۰
- ۳ - آدامو اولتاریو: ترجمه سعدی، شلسویک، ۱۶۵۴
- ۴ - بارتمی دوهربلو: دائرة المعارف شرقی، پاریس، ۱۶۹۷ و هاله،

- ۵ - ژان شاردن : سفر با ایران، آمستردام، ۱۷۳۵
- ۶ - ویلیام جونز: معلقات، لندن، ۱۷۸۳
- ۷ - هانری دو بولا نویل: زندگانی محمد با ملاحظات تاریخی درباره مذهب اسلام، لسکو، ۱۷۴۷
- ۸ - آدام اولتاریوس : سفرنامه ، کشور شاهنشاهی ایران ، هامبورگ ، ۱۶۹۵
- ۹ - پیتر و دلا واله : سفرنامه، ژنو، ۱۶۷۴
- ۱۰ - ژان باتیس تاورییه : شش سفر بترکیه و ایران و هند، اوترشت ، ۱۷۱۲
- ۱۱ - هرودت : کتاب تاریخ ، ترجمه آلمانی ، فرانکفورت کنارماین ، ۱۷۸۳
- ۱۲ - پرون دو انکتیل : سفر هندوستان با شرح عادات مذهبی و اجتماعی پارسیان، ترجمه پآلمانی از کتورک بورمن، فرانکفورت کنار ماین، ۱۷۷۶
- در کتب درسی تاریخ دانش آموزان آلمان در زمان زندگانی موزار آمده است که: « در سال ۱۲۳۸ میلادی عده‌ای از طرفداران اسمیلیه از قلعه الموت بفرانسه و انگلستان آمدند تا از مقامات دولتی و مذهبی این ممالک برای مقاومت در مقابل حمله مغول تقاضای کمک بنمایند و اسقف وینچستر بابشان چنین پاسخ داده است : « بگذارید که این سگها همدیگر را پاره کرده و از بین ببرند و آنکاه ما روی خرابه های آنها شاهد تشکیل کلیسای کاتولیک جهانی خواهیم بود و در واقع يك گله و يك چوپان روی زمین بیشتر نخواهد ماند . » و این جمله بملت آزادبخواهی و رونق پروتستانتیسم در آلمان بعنوان وحشی گری کلیسای کاتولیکها و پاپ بکودکان آلمانی تلقین میشد.
- پروفسور ادوارد برادون در مقدمه تاریخ ایلیخانان در ایران نوشته است که : « جنگهای ایران با ترکان عثمانی در قرن شانزدهم و هفدهم ایرانرا از نظر اروپائیان چنان پراهمیت ساخته بود که هر يك از ملل بزرگ غرب در دوستی با ایران پیشدستی مینمودند . »
- برای درك این احوال بد نیست که بچند غزل حافظ که مطلع آنها در زیر میآیند توجه کنیم و در آنها فکر مفان و دین و صحبت آزادی و صبر و همت و امید سر بلندی و استقلال و استحکام دعوت و دفاع از افکاری که چون عزیز نیکینی معرفی می- شوند که بدست اهرمن نبایدشان دادرا به بینیم:
- ۱ - دو یار زیرک و از باده کهن دو منی فراغتی و کتابی و گوشه چینی

- ۲ - سحر که رهروی در سرزمینی
همی گفت این معما با قرینی
- ۳ - در همه دیر مغان نیست چومن شیدائی
خرقه جامی کرو باره و دفتر جامی
- ۴ - عبیرندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

در این غزل اخیر با وجود دتر مینیمی که بشکل تمسخر دیده میشود روشهای مختلف برای طبقات مختلف پیشنهاد شده است.

در نی سحرآمیز نیز راه عوام و خواص یعنی پاپاکنو و تامینو و پاپاکنو و پامینا متفاوتند. در این نوع دو الیسم یا پلورالیسم شخصیت و آزادی انفرادی و طبقات بعد کمال جلوه میکند. حقیقت بالاترین شعار نی سحرآمیز است که «ولو جنایت هم باشد باید اعلام واقرار شود». هدف نی سحرآمیز در این شعر بیان شده است: «مقصود حکومت فضیلت و عدالت است؛ تاروی زمین همانند بهشت موعود گردد و هر که شربت مرگ میچشد خود را جزو خدا بداند».

و یا اینکه: «خورشید چرخ زنان اعلام پیروزی روز را میکند؛ وقت است که خردمندان بر خرافات و جهل پیروز آیند».

و یا: «در این مکان مقدس انتقام ناشناس است. اگر افتاده ای باشد دست عشق او را بلند میکند و دست در دست شادان و خندان بسوی آینده بهتری میروند».

نظم سیاسی و اجتماعی و اخلاقی لیبرتوی شیکاندر و موسیقی موزار این اثر را تبدیل بیک اپرای جهانی و انسانی کرده است. بنا بر این نباید این اپرادا با انحصار یک ملت درآورد. با وجود اینکه برای ما ثابت است که جای واقعه در ایران میباشد و افکار اجتماعی و فلسفی ایرانی مخرک و مبنای لیبرتو هستند نباید دکوراسیون را صرفاً ایرانی بکنیم آنهم بر پایه اصول دقیق مردم شناسی و جغرافیائی و تاریخی، بلکه باید چنانکه در متن لیبرتو آمده است اپرادا داستانی بدانیم که در مشرق زمین اتفاق افتاده و بی زمان است و لکن رژیسور و دکوراتور باید از قسمتهای شمالی و شمال غربی و غرب ایران از نظر جغرافیائی الهام بگیرند و از نظر تاریخی و کرونولوژیک میتوانند یک یا چند مرحله زبرد را در تاریخ ایران در مد نظر داشته باشند:

۱ - از زردشت تا دوره افلاطون و یا از پیدایش مغان تا حمله اسکندر بایران. خود وجود تاریخی حکومت افلاطونی و مغان در آسوس و آدانا در سرحد فعلی بین ترکیه و سوریه کشف تاریخی بزرگی است برای منشاء این افکار.

۲ - قرن سوم بعد از میلاد در زمان حیات مانی. در غرب ایران این بار در

حوالی جنوب غربی کوههای زاگروس در اوان سلطنت اردشیر ساسانی مذهب
دوالیستی و افکار مانئی در اتحاد مذاهب پیروانی پیدا کرده و نضجی یافته بود.

۳ - در قرن ششم و هفتم بعد از میلاد. در زمان حیات مزدک و با بعد از قلع و
قمع سیستم مزدکی در شمال و شمال غربی ایران در قلاع و نواحی صعب العبوری (مانند
حوزه طالقان کنونی) سیستم مزدکی حیات داشته است که از نظر اقتصاد کشاورزی
نیز هنوز وجود دارد.

۴ - بعد از حمله اعراب و تقویت مجدد مزدکیان و نهشتهای آزادیخواهی در
کلیه نواحی شمالی و شمال شرقی و شمال غربی ایران.

۵ - در قرن دهم در زمان نهضت خرمیان.

۶ - بلافاصله قبل از ظهور صفویان در اواخر قرن پانزدهم.

۷ - در زمان ایجاد حکومت کریمخان زند در حوالی سال ۱۷۶۰.

در هر حال با انتخاب هر یک از این مراحل و پاهای چکدام از آنها باید فشرده‌ای
از این تحقیقات تاریخی در برنامه بعنوان مقاله‌ای از طرف رژیسور چاپ شود که
مردم بارزش واقعی ابرای بی ببرند و ضمناً سوء تفاهاتی را که اشخاصی از قبیل انکل
ورینالد و رینالد بنی و لاشنیت و اتوبان و الکساندر اولییشف و گئورگ فن هولزن
و دیگران بوجود آورده بودند به بنوسیله از بین ببرد.

درباره سبک باروک بعد کافی صحبت شد همینقدر باید متذکر باشیم که اگر
مشرق زمین را بعنوان محل واقعه بشناسیم تنها قصری که به استیل باروک در زمان حیات
موزار در این حوالی ساخته شده بوده است قصر حکمران پرتغالی در مستمره آن دولت
در گوا بوده است و گمان نمیکند که چنین محل استعمار و آدم کشی ابدآل موزار و
شیکاندر بوده باشد.

تصاویر و کوراسیونها بنا بر این باید (۱) دو آلبوم و تضار را نشان بدهند
(۲) سبک بین امپرسیونیسم و رآلیسم را باید انتخاب کرد تا با وجود حالت قصه مانند
لیبرتو بتوان با برا در ضمن اجرا در خیال و ذهن بینندگان واقعی و حیات تاریخی داد
(۳) رنگها را نباید چینی و ژاپنی انتخاب کرد (۴) بهیچوجه در فکر ادغام و یکی کردن
صحنه و سالون نبود (۵) پرده اوورتور یا باصطلاح کورتین باید در تاریکی شب
پادشاه پیرا زبرد رخت بلوط هزار ساله نشان بدهد که نی سحرآمیز را در دست دارد
(۶) بروسیونیوم یا ژ دو طرف صحنه لازم نیست بوسیله دکور پوشیده شوند و موتیوی
از متن ابرای داشته باشند. با رعایت این شرایط ابرای نی سحرآمیز برای هر سالونی
قابل اجرا خواهد بود، چه کهنه و چه نو.

اشتباهات دیگری فلزن شتاین و غالب رژیسورها از نظر لباس و کارگردانی
کرده‌اند که مختصراً شرح داده می‌آیند:

۱ - در صحنه اول بعد از تاریک کردن صحنه ملکه شب را روی عرابه ای نشان می‌دهند که دور تادورش تصاویر مار و اژدها و غیره و دور تن و صورت ملکه کلوریول بزرگی وجود دارد با اصطلاح هلالی از ستاره و غیره. این سبک ترمین ملکه شب نه تنها بی معنی و پرخرج است بلکه ناقض مفهوم واقعی ابراست. ملکه برای این نام ملکه



ظهور ملکه شب روی عرابه با کلوریول در رژی فلزن شغاین

شب یافت که حرس جاه و جلال او را همه دست قوای پلیدی و تاریکی و جادو کردن و خود رفتار او در طی نمایش گویاتر از هر دکوراسیونی است. بنا بر این ظهور او در بالای پله قصرش با تاریک کردن بقیه صحنه و تهیه لباسی که برق بزنده و تاج درخشان و جواهرات فراوان بهتر و ساده تر و طبیعی تر خواهد بود بخصوص تزویر و دروغ - کومی او و محبت دروغین مادری و سبک موسیقی خاصی که موزار استادانه انتخاب کرده است بیشتر در تاملینو و بینندگان تأثیر خواهد گذاشت. در این ابرای نور و تاریکی بشکل لایت موتیف و اکتری هستند. بوسیله نور تشخیص دسته خوب را از بد می‌توان داد. هر بار که ملکه ظاهر میشود تاریکی صحنه را فرامیگیرد و این خود گویاتر از هر نوع سبلیسم موزیکی و یاد کوراتیو است. در حین کولوداتور معروف ملکه شب سه بانوی ملکه در پائین پله با حرکات دست و کورئوگرافی که تأثیر خواب آوری (هیپنوتیسم) داشته باشد در درد او شرکت میکنند.

۲ - تاملینو را بجای اینکه جسور نشان بدهند ترسو نشان داده اند. بجزرد



لباس ملکه در روزی فلزن شعاین با کفش ژاپنی و تاج سیامی و لباس اروپایی

شروع پرده اول تا مینو بصره میرسد و فریاد خدایا و کمک میزند و بالاخره بعد از مدتی يك تمساح یا کروکدیلی دیده میشود که او را تعقیب میکنند. اولاً کروکدیل سرعت ندارد و ثانیاً اگر يك بچه هم دهان او را باز بدارد قادر بیستن فکش نیست



لباس ملکه شب در سن نهم و سیزدهم - طرح از مهین ملاح

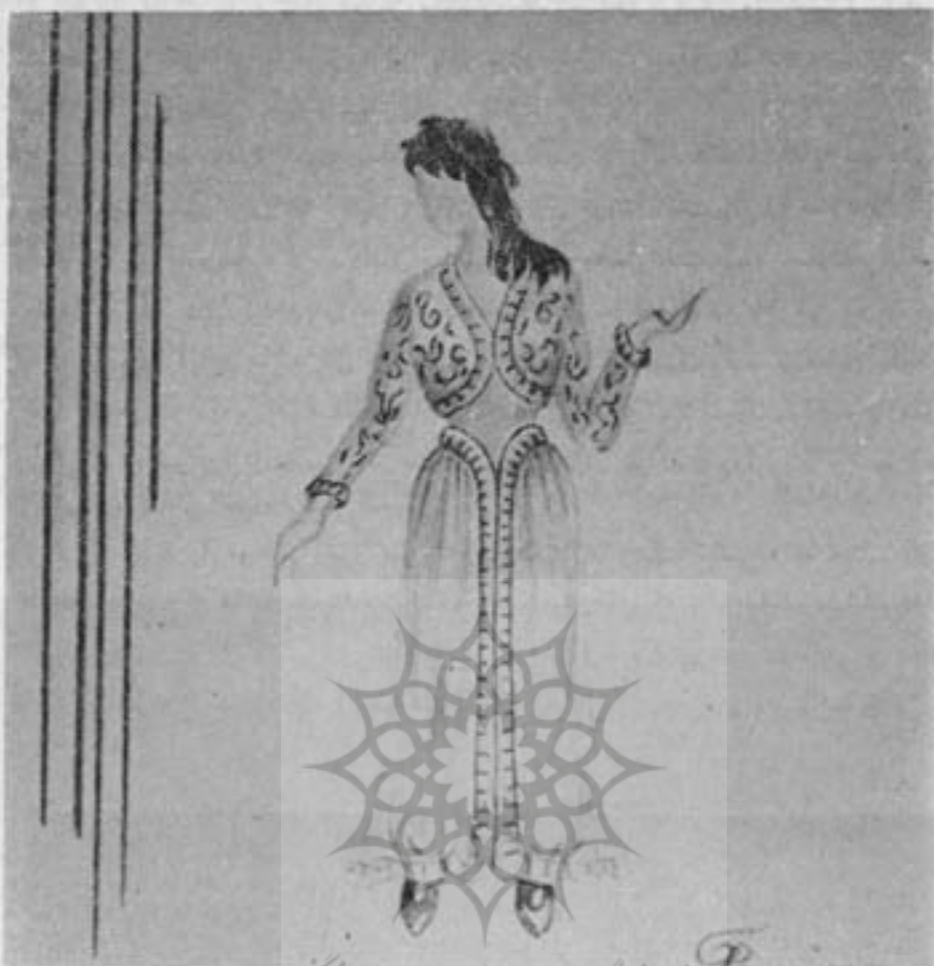
و شکارکنان آنروز این مطالب را میدانستند. پس بهترین است که تبه کوچکی در وسط سن درست کرد که تامینو از آن بالا بیاید و چون اسلحه ندارد سنگی برداشته و بسوی مار پرت کند و بعد غلت خورده بپوش بیفتد و مار ازها مانند وقتی از آن طرف بلندی بسوی او میخواهد بیاید، چنانکه در متن آمده است، بوسیله نیزه سه بانو کشته شود، نه چنانکه فلزن شتاین آورده است با تیر و کمان. در اینجا بدنیت متذکر باشیم که برای عده ای ناروشتن است که این مار ازها مانند چرا تامینو را تعقیب میکردند و چرا باین سادگی بوسیله سه بانو کشته میشود؛ باز فحش و ناسزا بشیکانند داده اند و او را مسبب نامربوط بودن قضایای لیبرنو دانسته اند. اگر داستان را ایرانی بدانیم

این مسئله نیز حل میشود. در داستانهای ایرانی غالباً زنان جادوگر برای رسیدن بمقصودشان بشکل جانوری درمیآیند بعنوان مثال میتوان داستان سمک عیار را ذکر کرد که در آن رفتار دایه شباهت زیادی بر رفتار ملکه شب در این ابرا دارد. در آنجا دایه دختر پادشاه برای اینکه همه شاهزادگان ممالک همسایه را از بین ببرد تا دختر شاه را بالاخره بیسر خودش بتواند بدهد بصورت آهو یا گورخر وغیره درمیآید و در شکار شاهزادگان را آنقدر میکشاند تا کم شده بقیه دختر بیاورد و بعد که عاشق او شدند بپروسیله ای شده هلاکشان سازد.

۳ - سر تامینورا برهنه نشان داده اند در صورتیکه هیچ شاهزاده ای و شرق بدون تاج یا کلاه بشکار نیرفته است. نیم تاج یا کلاه باید در ضمن غلت خوردن تامینو از بلندی بیابین از سرش بکناری بیافتد، بدین وسیله بیهوشی او بیشتر نتیجه ضربه ای بر سرش جلوه میکند تا از ترس.

۴ - برای نشان دادن فقر پاپاگنو در پارگی لباس او افراط کرده اند. اولاً کسی که مرغ خوش خوان برای ملکه شکار میکند بالطبع وضمش حتی کمی بهتر از مردم عادی است ثانیاً اگر هم منظور نشان دادن بی قیدی باشد خود سبک بیان پاپاگنو گویاتر است.

۵ - از ابتدای تحول نی سحر آمیز تا بحال رسم بوده است که سه پسر را در کجاوه ابرمانندی از آسمان بزمین بیاورند و این بیشتر با حماسه های یونانی و افکار کلیسایی و سبک رو کوکو توافقی دارد تا با روح مذهبی و فلسفی شرق. در شرق معمولاً این نوع خلابی با تاریکی و روشنائی حاضر و غایب میشوند ولی فن روشنائی با سبک تاریک شدن صحنه در موقع ظهور ملکه شب متفاوت است. در مورد سه پسر صحنه برای لحظه کوتاهی تاریک میشود و دوباره روشن میگردد و در این میان سه پسر در گوشه ای ایستاده اند و یا غیب میشوند. اما مطلب مهمتر در باره ایشان که باعث سوء تفاهم و موجب تقویت فکر بریدگی در لیبرتو و تغییر آن بوده است واقعیت زیر است: در صحنه اول از طرف بانوان ملکه شب بتامینو گفته میشود که راهنمای او بعبد زراسترو سه پسر خواهند بود. بنابراین عده ای از محققان سه پسر را جزو گروه بدان میدانند در صورتیکه میدانیم در صحنه های بعد همه جا از طرف زراسترو ماموریت دارند. برای روشن شدن مطلب مجبوریم که باز اشاره باو ستا کنیم، چون آنچه مسلم است اوستا یا ملخصی از آن در اختیار ایران - شناسان آثرو ز بوده است و اگر هم در اختیار شیکاندر و موزار نبوده بد نیست ما خود در این باره سخنی بگوئیم. زردشت ب فکر انتقال قوه الهام از پیغامبر بموبدان یا جانشینان خود بهیچوجه نبوده است، بنابراین ماده نبوت در خود او از بین رفت و عده ای از محققان دین زردشت را بعلت همین نقص



پروفسور گاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
لباس پامینا طرح از مهین ملاح

رساله جامع علوم انسانی

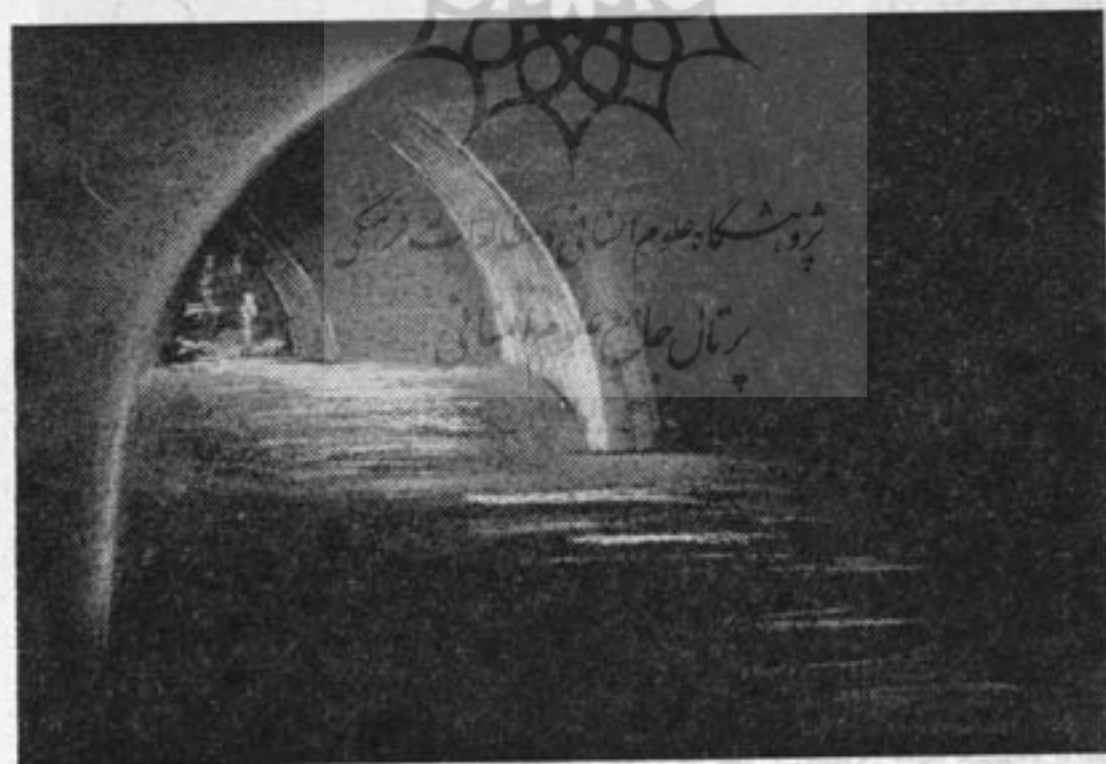
دانسته اند. ولی در اوستا این فکر زنده شده است. امام زمان یا فکر مسیحائی که رهبر آینده بشریت باشد در اوستا بنام ساووشیا یا سیاوش خوانده میشود و سه پسر زردشت سیاوش یا امه زمانی هستند که پس از ظهور «راهنا و کمک بشر» خواهند بود. بهر حال خود موزار با موسیقیش ثابت کرده که سه پسر جزو خوبانند. چون بمجردیکه صحنه دوم شروع میشود سه پسر در کنار معبد بتامینو میرسند، برخلاف کلوراتور جنون آمیز ملکه شب، باریتم لارکتو و جملات کوتاه مقطعی بتامینو و پاپاگنو اعلام میکنند که وارد جهان دیگری شده اند و باید «ثبات، صبر و تحمل» داشته باشند. پس قضیه بریدگی لیبرتو اشتباه است چون سه پسر راهنمای معبد هستند و بالطبع ملکه شب که در خارج قلمرو معبد است این موضوع را میداند.

مطالعه بارتیسون و لیبرتوی فلزن شتاین بسیار پسنده است بخصوص که

لیبرتورا باسبک جدید تأثیر تطبیق داده و درک احساس موسیقی موزار را کرده است. ضمناً ساز زنگوله‌ای پاپاگنورا نیز بانوتهای خاص پارتیسیون ساخته و بدین ترتیب صدای ساز از صحنه می‌آید و بسیار طبیعی است.

در باره موسیقی موزار مختصری باید گفت تا تأیید تحقیقات بالا نیز بشود. در نامه‌ای که موزار در ۱۳ اکتبر ۱۷۸۱ بیدرش نوشته است درباره سازنده و شاعر قطعات اپرا مینویسد: «... کمال مطلوب وقتی حاصل است که سازنده موسیقی مفهوم تأثیر را درک کند و بتواند از خود اظهار نظر نماید و شاعر باهوشی نیز در میان باشد تا وجود ایندو مانند بال و پر سیمرغ یا فونیکس چون واحد زنده‌ای جلوه‌گر شود». موزار در این نامه صحبت از «نقشه قبلی برای کمپوزیسیون» کرده و «مفهوم نهایی» موضوع را تأکید مینماید. بعد از ده سال موزار توانست در اپرای نی سحرآمیز افکار زیباشناسی خود را عملی کند.

موزار با موسیقی خود بهر یک از برسوناژها رنگ خاصی داده است. آواز تامینو هنگامی که عاشق پامینا میشود و آواز پامینا وقتی که بانویدهای پاپاگنو عاشق تامینو میگردد و نیز آواز سل‌مینور پامینا در هنگام خودکشی بنحوی طبیعی و حقیقی است که هر نوع سستی را که در جملات شبکاندر ممکن است وجود داشته باشد از بین برده است.



پرده دوم سن سیزدهم: «ملکه و سه بانو در جستجوی گنج و جام جهان‌نما»
طرح دکوراسیون از مهین ملاح

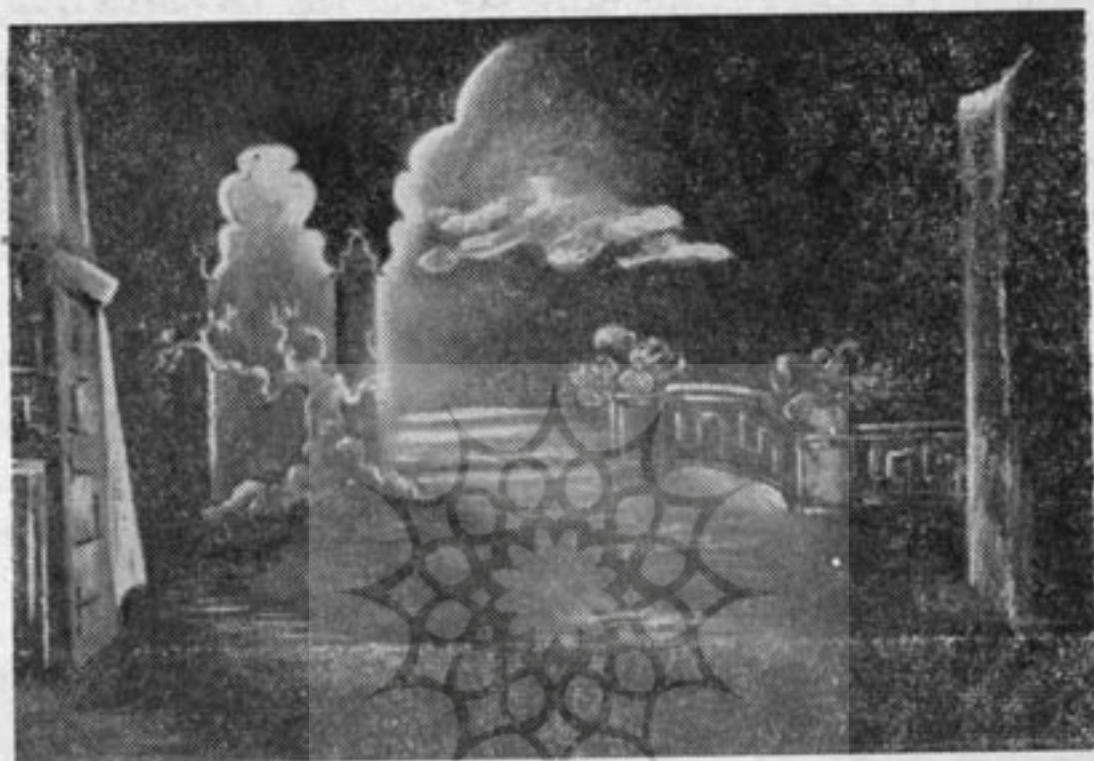
زبان هر يك از پرسوناژها در موسیقی موزار در سه سبك اجرا میشود آواز های ملکه شب در اول به استیل ابرا سر ریاست ولی بعداً فرم تازه ای خلق شده است که احساسات سرد و خودخواهانه ملکه شب را نشان میدهد. سبك آوازه های زراسترو درست نقطه مقابل سبك ملکه است. ملودیها غنی و روانند سادگی و روشنی خاصی در ملودی و هارمونی دیده میشود. مارش موبدان و کورایزیس با آواز زراسترو «سبك معبد» را بوجود آورده اند گوئی سنت هندل و گلوک را با سبکهای ساده محلی استادانه تلفیق کرده است. در کورال دعای خلق سبك باخ نمایان است و در نشان دادن حالات و احساسات مختلف تامینو و پامینا در حین عبور از آب و آتش سبك موسیقی محلی توسعه یافته است. در مورد آوازه های پاپاگنو موزار سبکی را که عوام پسند بوده است انتخاب کرده برای اینکه بهتر بتواند کاراکتر او را نشان بدهد ولی بحدی زیبا و کامل که تا آنوقت سابقه ای نداشته است. موسیقی پاپاگنو شوخ، انتقادی ولی برعکس موسیقی ملکه شب حالت مثبتی را میرساند.



پرده اول که با آمدن ملکه جمعاً شامل سه سن است
طرح صحنه از همین ملاح

تنها در اثر وجود سبکهای مختلف که موزار در این اپرا آورده است سبك اپرایی جدیدی بوجود نیامده بلکه طرز استفاده از این سبکها در سرتاسر درام یا باصطلاح استعمال بجای آنها نوآوری است. و بدین وسیله با وجود سبکهای مختلف

توانسته است يك واحد موسیقى و تاترال خلق كند و عمل او در این ابراهیم بعنوان اوج هنر کلاسیک آلمانی در زمینه روح انسانی است. لیست در جشن صدمین سال تولد موزار ضمن سخنرانی مفصلي گفته است: «باموزار عصر جدیدی در موسیقى شروع میشود، عصری که خوش صدایی بالذت فکری توأم است، عصری که از فکر در عین بختگی هنوز طراوت جوانی میبارد».



برده دوم سن هشتم ونهم طرح صحنه از بهین ملاح

موزار در حین ساختن نی سحرآمیز هم تحت تأثیر وقایع روز وهم تحت تأثیر خود دارم روحاً خیلی ناراحت بوده است. نامه ای که بز نش کنستانس در هفتم ژوئیه ۱۷۹۰ نوشته است حاوی چنین جملاتی است. «... نمیتوانم احساساتم را برای ت شرح بدهم گاهی مثل اینکه تو خالی ام و آرزوهائی دارم که هرگز برآورده و ضمناً هرگز قطع نمیشوند و بلکه روز بروز شدیدتر میگردند...»، «وقتی سر پیانو میروم و ازاها قطعهای را میخوانم و مینوازم مجبورم فوراً قطع کنم - این قطعات مرا خیلی حساس کرده اند».

آیا میتوان با وجود این مطالب موسیقى موزار را درنی سحرآمیز استیل باروک نامید؟ با این پرسش گفتگو را بیایان رسانده و پاسخ را بعهده خوانندگان محترم میگذاریم.

برلین آبان ۱۳۴۱

دکتر ملاح، دانشیار دانشگاه برلین

منابع تحقیق درباره "نوحه آمیزه"
گذشته از آنها که در متن آمده اند

1. - Oskar Kokoschka "Entwürfe für die Gesamtausstattung zu W. A. Mozarts Zauberflöte, Salzburger Festspiele 1955-56", Salzburg, 1955.
2. - Götz Friedrich: "Die Zauberflöte in der Inszenierung Walter Felsensteins", Berlin, 1958.
3. - Götz Friedrich: "Die humanistische Idee der Zauberflöte, Herausgegeben in der Reihe Theater und Tanz, Heft 10, 1954, Berlin.
4. - Wilhelm Spohr: "Mozart, Leben und Werk, Briefe und Zeitberichte", Berlin, 1951.
5. - "Musikalisches Wochenblatt", Berlin, 1791, S. 79.
6. - "Die Briefe der Frau Rath Goethe", gesammelt und herausgegeben von Albert Köstler, Leipzig 1956.
7. - Otto Rommel: "Die Altwiener Volkskomödie", Wien 1952.
8. - Otto Jahn: "Mozart", 2. Auflage, 1867.
9. - Otto Rommel: "Barocktradition in österreichisch-bayerischen Volkstheater", 1936.
10. - Hermann Abert: "W. A. Mozart", Leipzig, 1919/21.
11. - Hermann Wolfgang van Waltershausen: "Die Zauberflöte, eine operndramaturgische Studie", München 1920.
12. - Alfred Einstein: "Mozart, Sein Charakter-sein Werk", Zurich Stuttgart 1953.
13. - Ernst Lert: "Mozart auf dem Theater", Berlin, 1921.
14. - Karl Krebs: "Hayden-Mozart — Beethoven", Leipzig, 1906.
15. - Edward J. Dent: "Mozart's operas, a critical study", London, 1913-1947.
16. - Edward J. Dent: "Mozart's opera the magic flute, its history and interpretation, Cambridge 1911.
17. - H. Wolfgang Philipps: "Die Urform der Zauberflöte", Wiesbaden 1949.

18. - Karl Laux: "Lehrstück der Humanität: Mozarts Zauberflöte", erschienen im Dresdner Jahrbuch: "Gestaltung und Gestalten" Folge 9, Berlin 1954.
19. - Herbst Decker: "Dramaturgie und Szene der Zauberflöte", Regensburg, 1949.
20. - O. E. Deutsch: "Das Freihaustheater auf der Weiden", in den "Mitteilungen des Vereins für Geschichte der Stadt Wien", Band XVI, Wien 1937.
21. - Egon Komorzynski: "Emanuel Schikaneder", Wien 1951.
22. - G. H. Müller von Asow: "Gesamtausgabe der Briefe und Aufzeichnungen der Familie Mozart", Berlin 1942.
23. - Wielands Märchensammlung: "Dschinnistan", 3 Bände, Winterthur 1786-1789.
24. - W. von Biedermann: "Goethe-Forschungen", Frankfurt a. M. 1879.
25. - Ignaz Franz Castelli: "Memoiren meines Lebens", Band 1-4, Wien und Prag 1861.
26. - Hermann Cohen: "Die dramatische Idee in Mozart Operntexten", Berlin, 1915.
27. - Richard Wagner: "Gesammelte Schriften und Dichtungen", Leipzig, 1897, Bd. 1, S. 162.
28. - Franz Liszt: "Gesammelte Schriften", 1881.
29. - N. C. D'Arcy: "Religion and Ethics, in: Moral Principles of Action: Edited by R. N. Auskin, Newyork, 1952, S. 512.
30. - Gustav Meusching: "Das lebendige Wort", Baden-Baden, 1961, S. 378-383.
31. - Emil Abbe: "Der Messiasglaube in Indien und Iran", Berlin/Leipzig, 1928.
32. - در باره وضع ایران و ارتباط آن بائی محراب میسر گذشته
از آنچه که درد سترس خاص و عام هست منابعی که
مؤید گفتار اند چنین اند:
- Franz Altheim: "Zarathustra und Alexander", Frankfurt a. m. /Hamburg, 1960.
33. - F. Altheim: "Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter", 1-2, 1947/1948.

34. - F. Altheim. "Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum",
1-2. 1949-1950.
35. - F. Altheim. "Utopie und Wirtschaft". Frankfurt, a. m. 1957.
و مجموعه کارهای F. Altheim und R. Stiehl. درباره ایران
36. - G. G. Cameron: "Persepolis Treasury Tablets", 1948.
37. - A. Christensen: "L'Iran sous les Sassanides", 2. /1944.
38. - W. B. Henning: "The Murder of the Magi", in: Journal of the Royal
Asiatic Society, 1944.
39. - W. B. Henning: "Zoroaster, Politician or Witch-Doctor". 1951.
40. - W. Jaeger: "Aristoteles", 1923.
غیر از کتب تاریخ مشهور شرقیان مانند تاریخ طبری بنام تاریخ الرسول والعلوک یا
کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر یا ملل و نحل شهرستانی، برای تحول تاریخ
اجتماعی و معنوی ایران کتاب نفیس زیر جزو منابع اولیه است :
41. - Bertold Spuler "Iran in früh-islamischer Zeit", Wiesbaden, 1952.
42. - E. W. West: Pahlavi Texts, Oxford, 1882.
43. - Abdul Hag: Historical poems in the Diwan of Abu Tammam", in
Islamic Culture", XIV (1940).
44. - W. Ivanow: "The alleged founder of Ismailism", Bombay, 1949.
45. - Sir Henry Howroth: "History of the Mongols", London, 1888.
46. - Theodor Nöldcke: "Das iranische Nationalepos, 2. /Berlin, 1920.
47. - Fridrich Rosen: "Persien", Berlin, 1226.
و مجموعه آثار ادبی ایران بخصوص آثار ادبای صوفی منش - با وجود وفور این نوع کتابها
در ایران باز کتاب تاریخ ادبی پرفسور ارد بر اون چاپ کنه ریج در اینجا مورد استفاد
بوده است •